

پیوند

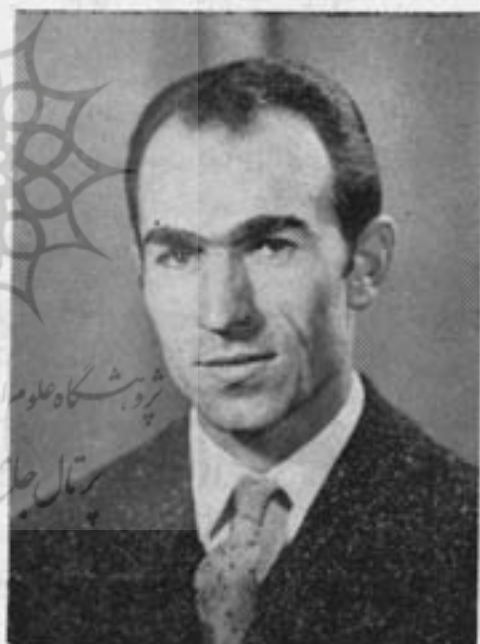
## موسیقی و نقاشی

-۳-

در این نکته که میان رشته‌های گوناگون هنر، ارتباطی نهانی هست، جای شبهه نیست. به پرده پاپیکره‌ای که در نهایت زیبایی پرداخته شده باشد، می‌گویند: «شعر است». به شعری که منظره‌ای باحالتی را خوب توصیف کرده باشد، می‌گویند: «نقاشی است». «گوته» شاعر بزرگ آلمانی می‌گوید: «معماری، موسیقی منجمد است».

همة این سخنان نمودار آن است که رشته‌ای مرموز، هر يك از هنرها را بدیگری می‌پیوندد. اما میان نقاشی و موسیقی، ارتباطی آشکارتر هست. گروهی از دانشمندان فیزیک، شباهتی را که میان ارتعاشات صوت و موجات زنک وجود دارد، دریافته و رابطه آنها را باز نموده‌اند. حتی از این حد نیز در گذشته و میان تابلوهای «رافائل» و سنفونیه‌های «موزار» از یکسو، و بین آثار «میکل‌آنژ» و ساخته‌های «بتهوون» از سوی دیگر، قرابتی یافته‌اند. این چهار تن را دو به دو باهم شبیه دانسته‌اند و مابین آثار آنان پیوند های نهانی جسته‌اند. در میان نقاشی «آبستره» و «موسیقی» نیز

ارتباطی محسوس میتوان دید و گواه این ارتباط، نقاشانی مانند «کاندینسکی» و «دلونه» اند که تأثیر مبانی و اصول «استتیک موسیقی» در آثارشان آشکار است ما اکنون برسر آن نیستیم که وارد مطالبی از این دست شویم و نکته‌هایی از اینگونه در میان آثار بزرگان نقاشی و موسیقی بجوئیم، بلکه قصد آن داریم که صفحه‌ای چند از مجله را در اختیار نقاشان ایرانی گذاریم تا بصورت اقتراح، وجوه مشابهت و نقاط اشتراك این دو هنر را - چنانکه خود دریافته‌اند و یا در کتابها خوانده‌اند - برای خوانندگان ما شرح دهند و در پیچه‌ای از اکتشافات ذهنی و حرفه‌ای خود را بردوستان موسیقی و نقاشی، بکشایند :



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز مطالعات علوم انسانی

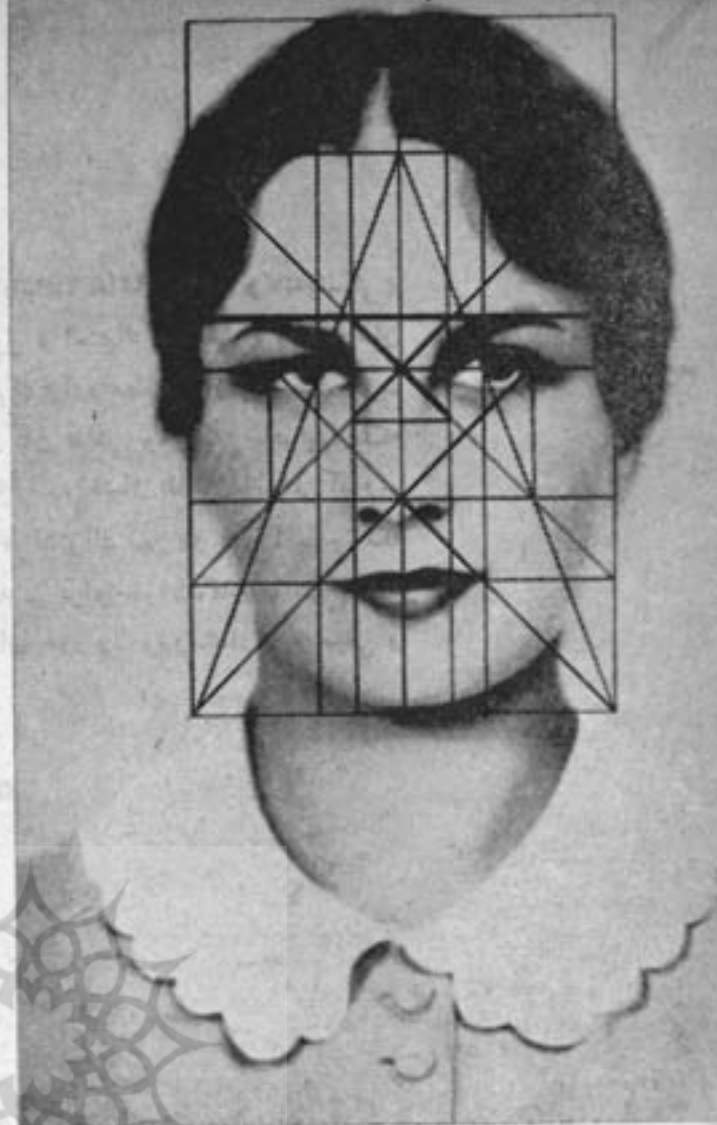
### اکبر تجویدی

ناقد و نقاش

معاون دانشکده هنرهای تزئینی

هر اثر هنری در حد کمال بجهان بزرگ مانند میشود و در چهار چوب هستی خود نمونه کوچکی از جهان است. هستی يك رشته نمودهایی دارد که ما باعتبار آن نموده‌ها از آن پنداری داریم. فاصله‌های همچند میان طلوع و غروب کوکب‌ها و یا فاصله‌های نا همچند زمانی میان آنها که در درازای سالهای متمادی





خط هائیکه روی چهره نقش شده نسبت های خوشایند را که بر اساس مقطع طلائی است نشان میدهد. ملاحظه میشود که فاصله میان ابرو تا رستنگاه مو و از آنجا تا بالای سر بر حسب تناسب طلائی است. همچنین است نسبت میان فاصله بینی تا لب و از لب تا چانه. در بخش های کوچکتر نیز همین تناسب استوار است. چنانکه پهنای بینی با فاصله ای که میان دو گوشه لب وجود دارد بر همین اساس است.

خود يك گونه تساوی برقرار میسازد - اصل «ریتم» عالم هستی را بنیان مینهد. همچنین همبستگی نهانی میان اجزاء تشکیل دهنده وجود یکنوع هماهنگی ویژه ای پدید آورده اند که میتوان آنرا «هارمونی» جهان نامید. در نمودهای کوچکتر نیز این هماهنگی را می یابیم چنانکه کره زمین از نظر نسبت پستی و بلندی ها، رنگ آمیزی ها و دیگر پدیده های آن دارای يك گونه هارمونی است که ما آدمیان آنرا متناسب می یابیم. اگر برهان این ادراک هارمونی ما از جهان وجود آن باشد که ما خود يك بخش کوچکی از آن هستیم و در نهاد ما سرشته است که جهان را هماهنگ بباییم باز هم این استدلال خدشه ای بر اصل موضوع وارد نمیسازد. یا اگر ما ریتم و هارمونی را می آنکه خواسته باشیم از راه قیاس و یا استقراء از جهان بزرگ استخراج کرده باشیم باز دلیل آن نخواهد بود که بتوانیم باین ترتیب اصل ریتم و هارمونی را انکار نمائیم.



چهره اثر « لئونارد دوونسی »  
خط کشی های روی چهره بر اساس تناسب  
طلایی است

در هنر نگارگری آفرینش هنری بر پایه پدید کردن اثری است که  
بی آنکه هیچ یک از صورتهای طبیعت را تقلید کرده باشد همه چگونگی عالم  
هستی را که عبارت از فرم، کمپوزیسیون، هارمونی، کنتراست، ریتم و .....  
است بیان کند و در تألیف آن از جزءها با اندازه های خوشایند برای پدید کردن  
یک کل متناسب بهره گیری نمایند. *زینال جامع علوم انسانی*  
میدانیم در نقاشی و دیگر هنرهای صوری اصل تناسب بر پایه نسبتی  
است که آنرا رابطه طلایی مینامند و آنرا با علامت فی  $\theta$  نمایش میدهند. از

۱ - صورت جبری این رابطه چنین است  $\theta = \frac{1+\sqrt{5}}{2}$  که پس از عمل

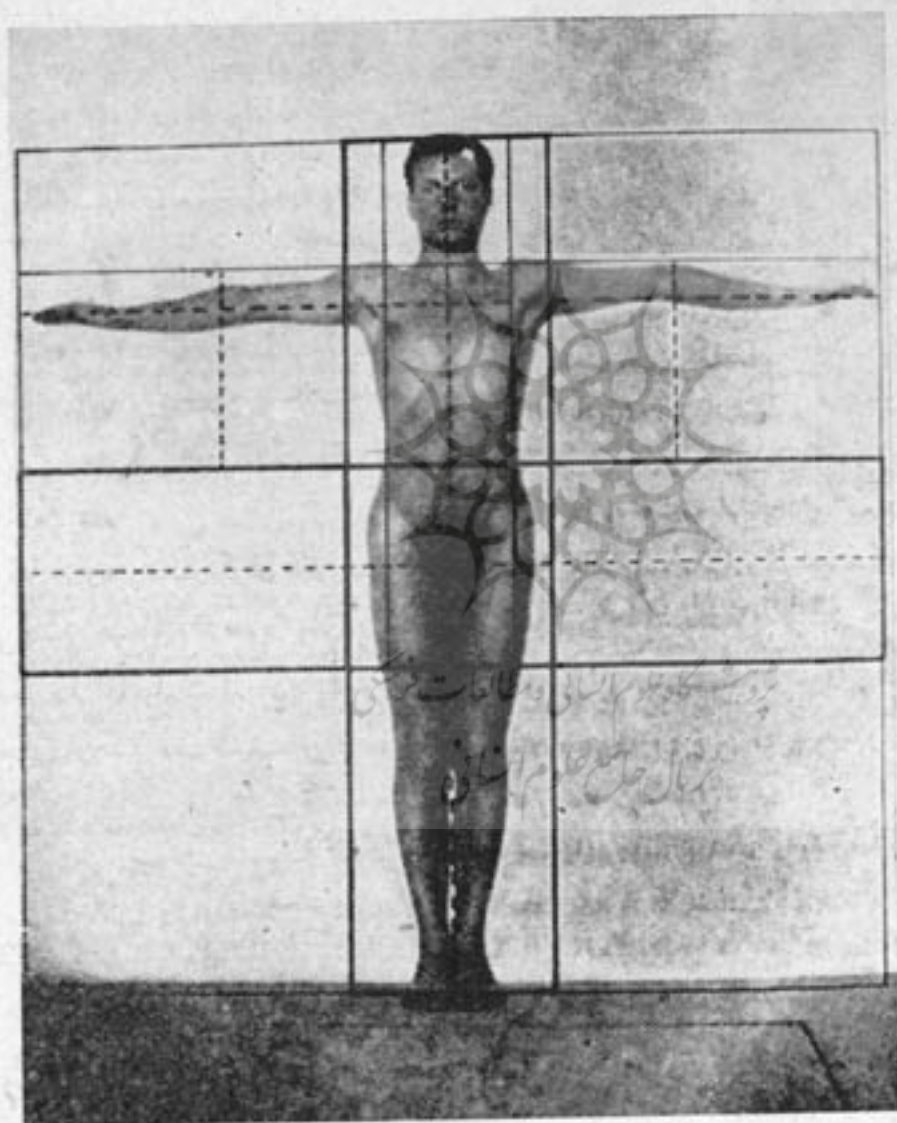
کردن معادله شمارهای  $1/618$  و  $0/618$  - بدست میآید.

برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ماهنامه کوش شماره اسفند سال ۱۳۳۹

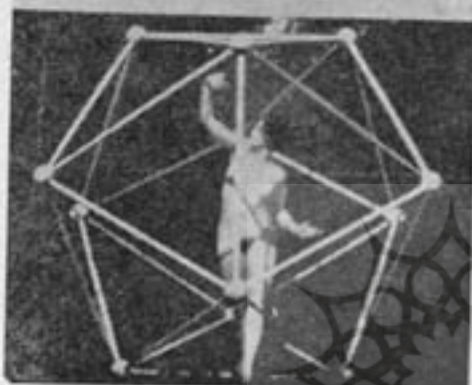
مقاله « شناخت نقاشی نو » از نگارنده.



سوی دیگر مبنای هارمونی در موسیقی آنچنانکه فیثاغورث دریافته است بر اساس نسبت درازای سیمهای پدید کننده صوت بوجهی است که نسبت میان آنها باین رابطه بستگی یابد که در آن صورت تعداد ارتعاشات سیمها باعتبار درازای آنها نسبت وارون دارد و در هیکل آدمی این رابطه بنحو بارزی میان اندامهای گوناگون برقرار است چنانکه نسبت میان بازو بقیه دست و پا درازای چهره به پهنای آن و همچنین در اجزاء، مانند نسبت کشادی



نسبت میان اندامهای گوناگون پیکر آدمی بر حسب تناسب طلایی است



دهان با پهنای بینی و دیگر اندامها این رابطه استوار است و ما آدمیان بر حسب طبیعت چهره‌ها و هیكلهائی را زیبا می‌یابیم که نسبت اجزاء آنها بهم با این رابطه نزدیک باشند.

همچنین در رنگ آمیزی يك پرده نقاشی آنگاه هارمونی برقرار می‌گردد که اندازه رنگهای گرم و سرد باین نسبت طلائی بستگی یابد و یا میزان تاریکیها با روشنی‌ها بر این پایه استوار باشد.

در يك پرده نقاشی از آنرو که رنگها همگی همزمان باهم دیده میشوند چنانچه دارای تقصی از این جهت باشند چشم همان اندازه آزار می‌کشد که در موسیقی چند صدائی هنگامیکه فاصله‌ها درست نباشند و یا سیمها باهم کوك نشده باشند گوش ناراحت میشود.

در نقاشی همانند موسیقی از ریتم بهره‌گیری میشود. اگر در موسیقی ریتم را تنظیم آگاهانه‌زمان بنامیم در نقاشی ریتم عبارتست از القاء این پندار درونی که از زمان داریم بوسیله تکرار آگاهانه و خوشایند خطها و رنگها.

در نقش بالا هارمونی پیکر آدمی و نسبت میان آنها که در يك پنج گوشه محاط در دایره گنجانده شده مشخص گردیده. فاصله میان دو دست و نسبت اندازه سر تا نوک پاها و سر تا نوک دستها بر حسب مقطع طلائی است.

در نقش پایین حرکات زیبایی اندام آدمی و آموزش رقص که بر مبنای یکی از شکلهای افلاطونی بنیان گزارده شده دیده میشود. پدید شدن پنج شکل افلاطونی بر مبنای مقطع طلائی است.

نقاش بوسیله ریتم در پرده خود احساس مداومت زندگی درونی را نزد بیننده بر میانگیزد و در پرده نقاشی بعد تازه‌ای که زمان باشد وارد



میکنند و همه چیره دستی يك هنرمند در آنست که بتواند جای زمان و مکان را بدینگونه عوض کند.  
با آنکه در يك پرده نقاشی پایه را ریتم و هارمونی فرمها و تناسب



نقاشی آبستره از « سری ریچارد »

ریتم این پرده از رابطه میان دایره‌ها و تکرار آنها در بخش‌های گوناگون و خط‌های افقی پدیدگشته

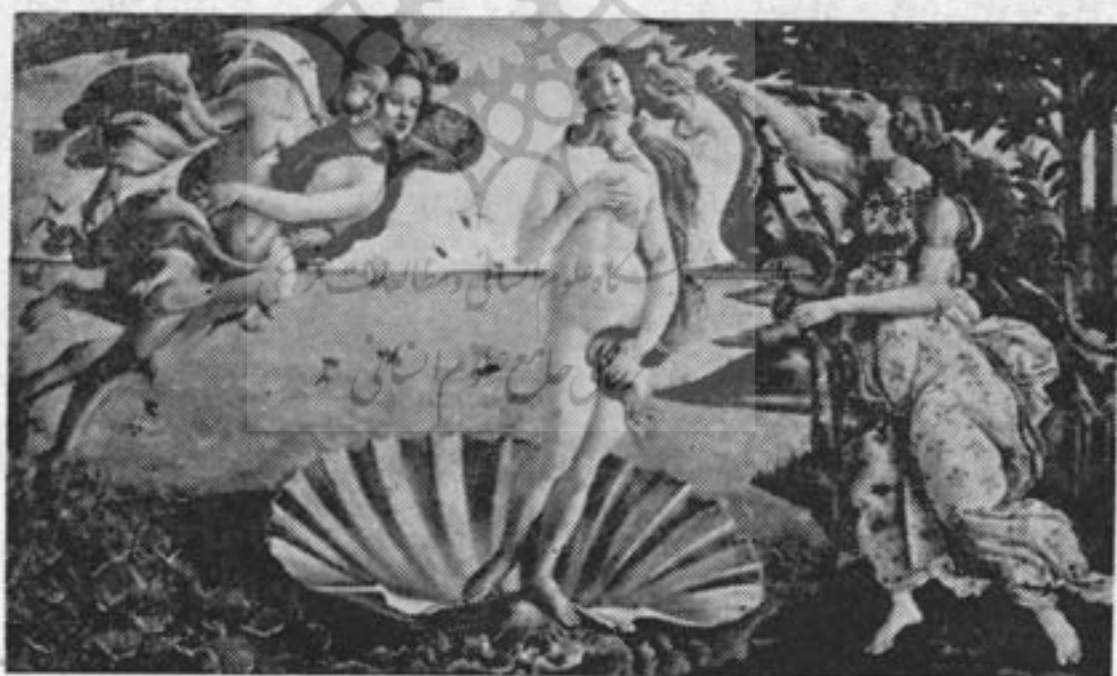
اجزاء بنیان میگذارد با اینهمه نمیتوان بدون رنگ آمیزی آخرین پیام این هنرها را بازگو کرد.

از اینجهت برای يك نقاش هنگام شنیدن يك موسیقی موضوع رنگ-



آمیزی وار کستراسیون سازها اهمیت خاص دارد. کار آهنگساز در اینجا باز جابجا کردن بند های گونا گونست و اینکه میگویند صدای هر سازی رنگ ویژه ای دارد خود یکی دیگر از پیوندهای نقاشی و موسیقی را باز گو میکند. در هنر نقاشی همانند موسیقی از آکورد (accord) و مدولاسیون (modulation) در زمینه رنگها بهره میگیرند. ظاهراً در یک پرده نقاشی وقتی آکورد برقرار است که میان رنگهای گرم و سرد موازنه ای استوار شده باشد ولی حقیقت مطلب آنست که در هر پرده نقاشی در آغاز بدستکاری دو یا سه رنگ اصلی یک گونه «تنالیت» ای (میبینیم که همه اصطلاحات این فن از موسیقی بعاریت گرفته شده) پدید میکنند و بعد بوسیله مدولاسیون رابطه های ظریف تر میان آنها استوار میسازند. باید افزود که هیچ رنگی بخودی خود رنگ نیست مگر باعتبار رنگهای دیگری که آنرا پیرامون گرفته است همانگونه که هیچ صدائی جز بتناسب صوتهای دیگر نت خاصی بحساب نمیآید مگر آنکه به قراردادهائی توسل جسته باشیم.

واما آنچه در نقاشی بدان «ویبراسیون» گویند آنست که یک رنگی را



زاده شدن ونوس از «بوتی چلی»

خطی که بخش بیرونی بدن نفر سمت راست را به دو نفر سمت چپ وصل میکند دایره ای پدید آورده که با دایره صدف که ونوس از آن بیرون میآید هماهنگ است و ریتم اصلی پرده را که بوسیله موجها تکرار شده بنیان میگذارد. ویبراسیون رنگ آب بوسیله شدت بخشیدن به قدرت رنگ بوجود آمده.



از راه پدید کردن تموج در همان رنگ و رویهم کار کردن «تن»ها با آخرین  
درجه توانائی خود برسانیم یعنی میزان ارتعاشات آنرا بالا بریم.  
می بینیم که در نقاشی و موسیقی هنرمند از يك سلسله شدنی هائی بهره  
میگیرد که هر دو همانندند و تنها فرقی که میان آنها هست آنکه وسائل بیان  
آنها گوناگون است ولی سرمنزل مقصود در هر دو یکی است و آن پدید کردن  
واقعیتی است که شبیه جهان بزرگ باشد و خرد و دل هر دو را خشنود سازد.  
شک نیست که اگر بهره گیری متقابل هنرها از یکدیگر بر پایه آگاهی  
دقیق هنری استوار نباشد و هنرمند در کار خود از حداکثر شدنی های همان  
هنری که بدان میپردازد یاری بجوید نه تنها اثر خود را با استفاده از زبان  
هنرهای دیگر غنی نساخته است بلکه با وارد کردن يك سلسله بدعت هائی که ویژه  
هر هنری بطور جدا گانه است گویائی کار خود را دچار لکننت نموده است.  
از آنجمله است یاری جستن پاره ای از نقاشان از مفاهیم ادبیات توصیفی که  
قلمرو ویژه همان ادبیات است و بس. زیرا اگر غایت مطلوب هنرها در يك  
افق بالا آنگونه که گفته شد یکی باشد ولی باید بیاد داشت که دستاویزهای  
هر يك از این هنرها برای رسیدن به بیان عوامل گوناگون نیست که در هر يك  
از هنرها جدا گانه است. به بیانی دیگر هنرها از یکدیگر بهره گیری نمیکنند  
بلکه در يك سلسله بروز و ظهور اندیشه ها و دریافتها، هنرمندان رشته های  
گوناگون باهم اشتراك دارند. این وجه اشتراك اگر در دوره های رومانتيك  
و حتی کلاسيك بیشتر میان شعر و ادبیات از يكسو و نقاشی و پیکر سازی از سوی  
دیگر بوده است در روزگار ما این پیوند بیشتر میان نقاشی و موسیقی استوار  
است بویژه اگر بنظر بیاوریم که نقاشی آستره در حد کمال خود دیگر هیچگونه  
اشاره مستقیمی به اشیا یکه ما را پیرامون گرفته است ندارد و در نهاد خویش  
بصورت صوتهای موسیقی منتزع گشته است.